

به نام خدا

وقتی که باغبان غنچه‌ای را می‌چیند

برادر عزیز جناب آقای دکتر علوی

و خواهر گرامی سرکار خانم دکتر کلانتری

این خبر رنج آور نه تنها شما که ما را نیز در بهت و حیرت فرو برد. من نیک می‌دانم که انس دیرینه شما به "عرفان" نمی‌گذارد که باور کنید او را برای همیشه از دست داده‌اید. هر روز و هر لحظه، در هر گوشه و هر کنار، او را حس می‌کنید اما سوکمندانه در می‌یابید که او دیگر در کنار شما نیست. چکیده منطق دنیا همین دو واژه است: پیوست و گسست؛ قربت و غربت؛ حضور و احتضار. پیوست، قربت یا حضور، انس می‌آفریند و آرامش؛ چنان که گسست، غربت یا احتضار، یأس می‌زاید و رنج. ما فرزندان دنیاییم و بر روی این دو زانوی منطق مام خود، بزرگ می‌شویم. از این رو، ما را در دنیا گزیری نیست از این که همواره به سعی میان پیوست و گسست گام بزنیم و هزارباره، فاصله میان انس و یأس را برویم و بازآییم. همین که انس ژرف و گسترده عرفان، همه جان شما را تسخیر کرد و جای جای خانه شما را به عطر خود آغشت، فصل جدایی فرامی‌رسد و یأس و رنج در کمین شما می‌نشیند و در آغاز، از این همه، چاره‌ای نمی‌یابید.

این سرشت خانه کوچک ما یعنی دنیا است و حاصل نگاه نزدیک بینی است که در این خانه می‌یابیم. اما مأوای بزرگتری وجود دارد که ما و خانه کوچک ما را در بر گرفته است. اگر چشم به افق بدوزیم و دور را بنگریم، خود را در مأوای بزرگتر خواهیم یافت. منطق این مأوا، وارونه منطق دنیا است و از آنجا که منطق دنیا خود وارونه است، منطق مأوای بزرگتر

راست در می‌آید و بر روی پاهایش می‌ایستد؛ درست همان گونه که صورت‌های چیزها در کاسه کوچک چشم ما وارونه می‌افتند اما همین وارونگی، در قالب کلان پیکر ما راست درمی‌آید و ما چیزها را نه واژگون بر سر بلکه استوار بر پا می‌بینیم.

حال اگر منطق دنیا را که بر پیوست و گسست استوار بود، در قاب و قالب کلان مأوای بزرگتر قرار دهیم، دو پاره آن واژگون می‌شوند و به صورت گسست و پیوست نمایان می‌گردند. در آغاز، "من" و "ما" از طریق گونه‌ای از گسست (و نه گسیخت) از کلان هستی، "من" و "ما" می‌شویم، و سپس نوبت پیوست فرا می‌رسد؛ پیوست قطره‌های فروپاشیده به آبشار هستی. پس آنچه در منطق دنیا "گسست" می‌نمود، اکنون "پیوست" خواهد بود؛ آنچه "از دست رفتن" می‌نمود، اکنون "به دست آمدن" خواهد بود.

این وارون سازی وارونه‌ها همچنان که هر چیزی را در جای خود و بر پای خود استوار می‌سازد، سرانجام اضطراب و اندوه شما را نیز به آرامش و نشاط بدل خواهد کرد. نیک می‌دانم که بارها از خود می‌پرسید و خواهید پرسید: «چرا این غنچه نوشکفته نباید فرصت شکفتن می‌یافت؟» آری این پرسشی برآمده از منطق دنیاست که در طبیعت نخستین ما ریشه دارد و تا بدین جا طبیعی است و بی تردید پرسیده می‌شود. اما به هر روی، حاصل این منطق آن است که نخست پدیده‌ای را به عنوان "گسست تلخ" معنا می‌کند و سپس ما را در توفان سهمگین رنج آن تنها می‌گذارد و می‌گدازد. حال اگر این وارونه را وارون کنیم، آنچه "گسست تلخ" می‌نمود، اکنون "پیوست شیرین" خواهد بود. اکنون چنین پرسشی را در برابر خود خواهیم داشت: «براستی چرا باغبانی غنچه‌ای را فرصت گل شدن نمی‌دهد و آن را می‌چینند؟» پاسخ این سوال را می‌دانیم و بارها آزموده‌ایم: گاه غنچه‌ای به غایت زیباست؛ چنان که گلها در بزم او سر فرود می‌آورند و چنین غنچه‌ای را بی تردید و تامل، زود باید چید!

اکنون می‌توان از پیوست شیرین سخن گفت. در این منظر، شما با خود خواهید گفت: باغبان هستی غنچه ما را پسندیده است و چیده است. این سخن چندان فخرآفرین است که جایی برای تاسف باقی نخواهد گذاشت. تردیدی ندارم که شما با ظرفیتی

که در خود پرورده‌اید، خیلی زود به کنار پنجره مأوای بزرگتر می‌روید و از آنجا به مساله نگاه می‌کنید و این بار سنگین را که می‌رود تا نفس‌ها را در سینه حبس کند و سینه را به زندانی تنگ بدل سازد و پشت را درهم بشکند، فرو می‌نهد و پس از فراق به فراغ راه می‌جوید و دیگر بار، با سینه‌ای فراخ، مهیای به دوش کشیدن بارهای دیگر می‌شوید و با رغبتی بزرگ به سوی صاحب مأوای بزرگتر راه می‌جوید.

از آن باغبان باریک بین هستی می‌خواهم اکنون که غنچه بوستان شما را چیده است، شکوه کار خویش را به شما بنمایاند و همو که ابراهیم را در لابلاهای شعله‌های سوزان آتش به سلم و سلام برآورد، شما را نیز از آتش گدازنده فراق، به خنکای بوستانی امن درآورد.

ارادتمند

خسرو باقری

یازدهم تیر 1393

چهارم رمضان 1435